

"من هیچ‌گاه قصه‌نویسی را قطع نکردم. برای من فیلم‌سازی هم یک‌جور نوشتن بود. یعنی عوض قلم با دوربین می‌نوشتم..."

(ابراهیم گلستان، ص ۱۳۶ از کتاب "نوشتن با دوربین")

ابراهیم گلستان (م ۱۳۰۱)، تعدادی از بهترین قصه‌های کوتاه فارسی را نوشته و تاثیرگذارترین مستندها و هنجارگریزترین فیلم‌های زمانه‌ی خود را ساخته؛ از ابتدای دهه‌ی پنجاه از ایران رفته و سال‌هاست که در خانه‌ی بزرگ و زیبایش در حوالی لندن، در سکوت خودخواسته زندگی می‌کند. دیگر فیلم نمی‌سازد اما ظاهرش هم‌چنان می‌نویسد و البته در این سال‌ها چیزی از او منتشر نشده. (زندگی گلستان چندان بی‌شبهت به زندگی جی. دی. سالیجر نیست!)

نسل پس از انقلاب کمتر مجال آشنایی با ابراهیم گلستان را داشته‌اند؛ فیلم‌های او حتا در آرشیو مجموعه‌داران فیلم‌های سینمایی به‌ندرت یافت می‌شوند و کتاب‌هایش هم همگی سال‌ها در محاق توقیف بوده‌اند و در دو سه سال اخیر چند تایی از آنها مجوز چاپ گرفته و منتشر شده‌اند: رمان "اسرار گنج دره‌ی جنی"، مجموعه‌داستان "آذر، ماه آخر پاییز" و دو داستان کوتاه نسبتن بلند با نام‌های "خروس" و "از روزگار رفته حکایت" (چند سال پیش هم مجموعه‌ای از یادداشت‌ها و گفتارهای متن فیلم‌های مستندش، به‌همراه یک گفتگوی طولانی با او در کتابی به نام "گفته‌ها" منتشر شد). نسخه‌های کتاب‌های پیش از انقلاب گلستان با قیمت‌های ده تا پانزده‌هزار تومان و آن هم با زحمت فراوان قابل تهیه هستند.

بگذریم؛ همه‌ی این‌ها را گفتم تا اشاره کنم که ابراهیم گلستان متعلق به نسل تکرارناپذیری از هنرمندان و نویسندگان ایران است که امروز بسیاری از آن‌ها دیگر زنده نیستند.

سال گذشته کتابی منتشر شد به نام "نوشتن با دوربین" که شامل گفت‌وگوی طولانی پرویز جاهد با ابراهیم گلستان است.

ابراهیم گلستان سال‌ها بود که تن به گفت‌وگو نداده بود و حرف‌های ناگفته‌ی زیادی را اولین بار در طول گفت‌وگوی اش با پرویز جاهد به زبان آورده است. "موج نوی سینمای ایران" عنوان تز دکتری جاهد است و این گفت‌وگو هم به همین بهانه انجام شده و هرچند بیش‌تر حول و حوش فیلم‌های ابراهیم گلستان و سینمای پیشرو ایران در دهه‌های سی و چهل می‌گردد اما خاطرات گلستان مملو است از اظهارنظرهای او درباره‌ی بسیاری از چهره‌های شناخته شده‌ی ادبی ایران.

صراحت بی‌نظیر گلستان این گفت‌وگو را فوق‌العاده خواندنی کرده است؛ او ابایی ندارد که شاملو را "بی‌سواد" خطاب کند و به‌تندترین شکل ممکن درباره‌ی ناصر تقوایی، نجف دریابندری، جلال آل‌احمد و بسیاری دیگر قضاوت کند.

"نوشتن با دوربین" از کتاب‌های جنجالی سال گذشته بود و نقد و نظرهای فراوانی را برانگیخت و حتا مجله‌ی "نگاه نو" شماره‌ی ویژه‌ای را به این کتاب اختصاص داد. قصد تکرار حرف‌های دیگران (+ و +) درباره‌ی این کتاب را ندارم؛ اگر هنوز "نوشتن با دوربین" را نخوانده‌اید مطمئن باشید که از خواندنش پشیمان نخواهید شد.

این هم خاطره‌ای جالب از ابراهیم گلستان در "نوشتن با دوربین":

"... اتفاقن یک تکه از این فیلم‌ها مربوط به آیت‌الله کاشانی بود که رفتم خانه‌اش ازش فیلم برداری کردم. رفت سر حوض وضو بگیرد، آب را تو دهنش کرد، مزه مزه کرد، تف کرد، وضو گرفت و آمد نماز خواند و من فیلم گرفتم. بعد گفت: خوب شد آقا؟ گفتم خوب شد اما ای کاش این غروب آفتاب و این برگ‌ها که خیلی قشنگ‌اند توی عکس می‌افتاد. گفت چه کار باید بکنی توی عکس بیفتد؟ گفتم آخه نمی‌شه برای این که شما رو به قبله نماز می‌خوانید. گفت پدر جان تو به من بگو که کدام سمت نماز بخوانم، من می‌خوانم. تو چه کار به قبله داری؟ بعد ایستاد پشت به قبله و نماز خواند!..."